

آرای متکلمان شیعه درباره کلام الهی

زهره جعفری قهرودی - پژوهشگر

مفید، شیخ طوسی از متکلمان به شمار می‌آیند.

در این مقاله، علاوه بر طرح آرای متکلمان، نظرهای مختلف فلاسفه را نیز آورده‌ایم؛ زیرا بجز آن می‌توان گفت که آنها وظیفه علم کلام را بهتر از خود متکلمان انجام داده‌اند.

فلاسفه، با الهام از وحی قرآنی و افاضات پیشوایان دینی، بدون اینکه فلسفه را به صورت کلام درآورند و از حکمت برهانی به حکمت جدلی خارج سازند، عقاید و اصول اسلامی را تحکیم کرده‌اند.

فلاسفه شیعی متأخر از خواجه نصیرالدین طوسی، از جمله صدرالمتألهین شیرازی و ملاهادی سبزواری، مسائل کلامی را در فلسفه مطرح کرده‌اند. اینان گرچه در زمره متکلمان نیستند، اما اثرات وجودی آنها از هر متکلمی بیشتر بوده است.

تکلم، از جمله صفات حق تعالی

اصحاب ائمه و متکلمان امامیه نیز، در عصر غیبت با الهام از تعالیم روشنگر پیشوایان خود، گامهای بلندی در تبیین عقاید دینی از جمله صفات الهی برداشته و میراث‌های کلامی ارزشمندی را از خود برجای گذارده‌اند.

درباره مسأله صفات، مشاجرات و مباحثاتی در زمان ائمه معصومین (علیهم‌السلام) و پس از آنها، در بین متکلمان امامیه و فرقه‌های مخالف صورت گرفته است.

تاریخ شیعه، بیانگر این است که متکلمان برجسته‌ای به این امر همت گمارده‌اند؛ از جمله برجسته‌ترین این متکلمان عبارتند از: هشام بن حکم که در زمان امام صادق (علیه‌السلام) می‌زیسته است و مناظرات بسیاری دارد؛ فضل بن شاذان نیشابوری که از یاران امام رضا (علیه‌السلام) بود. در قرن پنجم، خاندان نوبختی و ابن قبه رازی، و در قرن هفتم، خواجه نصیرالدین طوسی و علامه حلی، شیخ

مسأله صفات باری تعالی و مباحث گسترده پیرامون آن، در فرهنگ دینی و کلامی مسلمانان جایگاه ویژه‌ای دارد. نخست در قرآن کریم که اصیل‌ترین مرجع عقاید اسلامی است، مباحث عمیقی در این زمینه مطرح گردیده است. همچنین در احادیث نبوی، خصوصاً در خطبه‌ها و بیانات توحیدی حضرت علی (علیه‌السلام) تحلیل‌های بسیار عمیق و دقیقی پیرامون صفات الهی انجام گرفته است که این خود نشان دهنده اهمیت این مسأله است.

امامان معصوم (علیهم‌السلام) هر یک با توجه به شرایط خاص خود و امکانات و زمینه‌های موجود، حقایق و لطایف این بحث را برای حقیقت‌جویان، بازگو کرده‌اند که در عصر امام صادق (علیه‌السلام) این کار به اوج خود رسید.

کلام شد.

روشنترین مسأله مورد بحث، سخن و کلام خداوند بود و همه این علم را به نام علم کلام خواندند. کلام، یعنی صفت خداوند از جهت تکلم و قرآن موجود از قدیم که مسأله انکار ازلیت آن، عمده نزاع بین متکلمان است.

کتابهایی بنویسند.

این امر در قرن دوم هجری، در زمان حکومت خلفای عباسی، عملی شد و اولین کسی که در این فن کتاب نوشت، ابو هذیل علاف بود.

۳- تعریف و علم کلام

طبق نظرهای مختلفی که آمده، از آنجا که مشهورترین موضوع مورد اختلاف متکلمان، کلام خداوند بود، این علم، علم کلام نامیده شده است. علت دیگر اینکه، علم کلام موجب قدرت کلام در بیان عقاید دینی و اثبات آن عقاید است،^۱ زیرا در تعریف آن می‌گویند: علم کلام عبارت از مباحث و مسائلی که درباره وجود حق تعالی و صفات شایسته‌ای از قبیل خلقت عالم، ارسال رسل، انزال کتب، تکلیف و تکمیل عباد، وعد و وعید، کفر و ایمان، جبر و اختیار، تکفیر و احباط، ثواب و عقاب، امامت و رجعت و شفاعت و نظیر اینها بحث می‌کند.^۲

۴- جایگاه کلام الهی در علم کلام

مسأله صفات خداوند از محورهای اصلی مباحث کلامی است که پیوسته

(۱) شهرستانی: ملل و نحل، جزء دوم، ص ۱۳۹-۱۴۶؛ اوسترین ولسن - هری: کتاب فلسفه علم کلام، ترجمه احمد آرام

(۲) لاهیجی - عبدالرزاق: گوهر مراد، ج ۱، ص ۲۰؛ همان: شوارق الهمام، ص ۴؛ جرجانی - میر سید شریف: موافق، ج ۱، ص ۱۶

(۳) دوانی - علی: هزاره شیخ طوسی، ج ۲، ص ۱۳۹

است. متکلمان، تکلم را یکی از صفات و متکلم را از نامهای خداوند می‌دانند. اما درباره اینکه حقیقت کلام الهی چیست و تکلم از صفات ذات است یا از صفات فعل، قدیم است یا حادث، نظر آنان مختلف است.

بخش اول - کلیات

۱- پیشینه تاریخی علم کلام

بحث درباره توحید و صفات حق و نیک و بد کردار آدمی، در واقع هسته اصلی علم کلام اسلامی به شمار می‌آید. در زمان پیامبر اسلام ﷺ و خلفای راشدین، علم کلام اسلامی بطور مدون وجود نداشت. اکثر مسلمانان، به معانی تحت اللفظی قرآن اکتفا می‌کردند؛ اما بعد از رحلت رسول اکرم ﷺ و بویژه پس از قتل عثمان، مسائل کلامی از قبیل کفر و ایمان و ثواب و عقاب در آخرت مطرح شد و فرقه‌های مذهبی مختلفی مانند خوارج، مرجیه، معتزله و ... ظهور کردند.

ظهور این فرقه‌ها، باعث اختلافات خونباری شد. این اختلافات، بررسیهای گسترده و مهمی را درباره مسائل دینی بوجود آورد که موجب به وجود آمدن دانش جدیدی به نام علم کلام شد؛ علمی که در اثر اختلافهای ایمانی و عقیدتی به وجود آمد.^۱

بعدها، چون شیوخ معتزله به مطالعه و تحقیق در کتب فلسفی که در زمان مأمون ترجمه و شرح شده بود پرداختند، روش فلسفی و کلامی در هم آمیخت و این در هم آمیختگی موجب پیدایش علم

۲- عوامل پیدایش علم کلام و تدوین آن

عوامل مؤثر در گسترش علم کلام:

الف) وجود آیات متشابه در قرآن که مورد بحث متکلمان واقع شده بود و معنای آن با آیات تنزیه مطلق حق تعالی تناقض داشت؛ چون قدمای مسلمین به کلام الله بودن آیات ایمان داشتند ولی تأویل و تفسیر نمی‌کردند. آنها معتقد بودند که این آیات ممکن است برای آزمایش بشر در قرآن آمده باشد. عده‌ای از مسلمانان متعصب هم به معنای ظاهری آیات ایمان آورده بودند.

ب) گسترش دامنه اسلام و فتح کشورهایمانند عراق، سوریه، ایران و مصر و ارتباط فکری مسلمانان با علمای ادیان مختلف، خصوصاً علمای مسیحی، درباره تثلیث و خطر ناشی از آن که معتزله را وا داشت تا از عقاید اسلامی خود دفاع کنند.

تدوین علم کلام:

این مسأله در زمان ولایت حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) آغاز شد. ایشان به علما دستور دادند که در پاسخ به شبهاتی که به اسلام وارد می‌شود،

نفسانی می‌دانند که نشانگر تعبيرات نفس است.^۷

در نزد فلاسفه، کلام همان الفاظ و حروفی است که به منظور ادای مقصود و بیان مراد از مقاطع خاص، خارج می‌شود که از نظر معنای عام آنچه را که بیان‌کننده باطن‌گوینده‌اش باشد، کلام می‌گویند. پس اگر کلام، صوت باشد، ذاتاً لزومی ندارد ولی اصوات متقاطع در خارج موجود است زیرا تأدیه آسان‌تر است.^۸

تحصیل تمامی مهماتش، مستقل نیست؛ بلکه برای رسیدن به مطلوب، نیازمند شناختن غیر خود است. لذا برای رسیدن به مطلوب ناچار است از طریقی استفاده کند. بهترین طریق عبارت است از بیان کردن آنچه که در قلوب و ضمائر است به واسطه الفاظ.^۹

بنابراین، ایجاد این الفاظ از طریق حرف و صوت است. صوت همان موجی است که صدا و بانگ را با تعیین جهت و فاصله به گوش می‌رساند. اما حرف، کیفیتی است که عارض بر صوت می‌شود.

مورد بحث متکلمان بوده است. اکثر متکلمان، صفات اصلی خداوند را هفت نوع بر شمرده‌اند: قدرت، علم، اراده، حیات، سمع، بصر، کلام.^۱

معنای صفت در نزد متکلمان عبارت است از آنچه که از معنایی استفاده می‌شود و به موصوف و چیزی که موصوف با آن در آن معنا شریک است و اختصاص دارد، خیر می‌دهد و چنین نخواهد بود مگر اینکه گفتار یا نوشتار باشد.^۲

در اصطلاح متکلمان، اسم و صفت تفاوتی ندارند یعنی هر دو از مقوله ذکر و بیان و به وسیله گفتار یا نوشتار می‌باشند.^۳

مفهوم لغوی کلام:

با توجه به آنچه گفته شد کلام در لغت عبارت است از: آنچه که در ذهن سامع تأثیر می‌گذارد تا معنایی را افاده کند؛ چرا که ساختار وجودی کلمه متشکل از اسم و فعل و حرف است؛ لذا کلمات از اصوات و حروف حاصل می‌شوند.

مفهوم اصطلاحی کلام:

اجماع نظر متکلمان (امامیه و غیرامامیه) این است که آنها ماهیت کلام را مؤلف از حروف و اصوات مسموعه می‌دانند که از پیوند این حروف و اصوات، کلام ایجاد می‌شود. خصوصیت حروف و اصوات هم این است که از جمله اعراض می‌باشند؛ لذا کلام نوعی عرض است که به صورت فیزیکی از دهان خارج می‌شود. پس چون اعراض دوام و بقایی ندارند، کلام هم مانند آنها، دوام ندارد. آنها، کلام را نماینده و معرّف معانی

۵- اقسام صفت

نزد متکلمان صفت بر دو نوع است:

۱- صفات منسوب به ذات: یعنی صفاتی که در ازل برای ذات ثابت است؛ مانند توصیف خداوند به زنده بودن، توانا و دانا بودن.

۲- صفات منسوب به افعال: صفاتی

است که با توجه به وجود فعل برای ذات لازم می‌شود و قبل از وجود فعل لازم نیست؛ مانند وصف کردن خداوند به آفریننده، روزی دهنده، و ...^۴

با توجه به این تقسیم، متکلمان شیعه تکلم را از صفات حق تعالی و از نوع صفت فعل می‌دانند، ولی صفت فعل خارج از ذات و زاید بر علم، قدرت و ... که این نظر اجماعی است.^۵

بخش دوم - شناخت مفهوم و

اقسام کلام

خلقت انسان بگونه‌ای است که برای

(۱) طوسی - شیخ الطایفه محمد بن حسن:

تمهید الاصول در علم کلام اسلامی، ج ۱، ص ۴۸

(۲) شیخ مفید: اوائل المقالات فی المذاهب و المختارات، چاپ دوم، ص ۶۱؛ توضیح: منظور از این تعریف این است که صفت عبارت از الفاظ و کلمات بیانگر خصوصیات موصوف است.

(۳) کلمه صفت، مصدر وصف، یصف به معنای

ذکر نمودن خصوصیات اشیاء و ذوات است.

مصباح المنیر، ج ۲، ص ۳۸۲

(۴) کاشانی - محمد محسن بن الشاة: الوافی،

ج ۱، ص ۹۸

(۵) مبحث صفات، مباحث گسترده‌ای دارد که در اینجا ما به طور فشرده آن را مطرح کرده‌ایم و باید توجه داشت که نظر متکلمان را نیز بیان کرده‌ایم.

(۶) فخر رازی: تفسیر کبیر، ج ۲۱، ص ۲۰

(۷) شعرانی: ترجمه و شرح کشف المراد فی

شرح تجرید الاعتقاد طوسی، ج ۱، ص ۲۱۰

(۸) شیرازی - صدرالدین: اسرار الآیات، ج ۱،

ص ۳۰؛ سبزواری - حاج ملاهادی: اسرارالحکم،

ج ۱، ص ۱۵۸

اقسام لغوی کلام:

- ۱- تام: متکلم صحیح است بر آن سکوت نماید.
- ۲- ناقص: آنچه که شنونده در هنگام شنیدن منتظر است که متکلم آن را کامل کند.
- ۳- مفرد: آنچه که به تنهایی بیان می‌شود.
- ۴- مرکب: (و به عبارتی قول) آنچه که از اجزای مختلف حاصل می‌شود و معنای خاص را افاده می‌کند.
- ۵- خبری: کلامی که خبری را افاده می‌کند.
- ۶- انشایی: مثل امر و نهی و استفهام که به صدق و کذب وصف نمی‌شود؛ یعنی کلامی که با لفظ مرکب ایجاد می‌شود، اما حقیقتی ثابت در ورای کلام نیست.
- ۷- مهمل: آنچه که افاده معنای تام را نمی‌کند.
- ۸- مفید: آنچه که افاده معنای تام را می‌کند.^۱

اقسام اصطلاحی کلام:

- ۱- عقلی: بصورت اجمالی یا بسیط ظاهر می‌شود؛ مانند آنچه که در نفوس است.
- ۲- وهمی: به اعتبار اینکه هر یک از موجودات عالم غیب به حجابهای معانی جزئی محجوب شوند، کلام را وهمی می‌گویند.
- ۳- خیالی: به اعتبار اینکه هر یک از آن موجودات به الفاظ خیالی محجوب بمانند، کلام را خیالی می‌گویند.

- ۴- کتبی: اگر مکنونات محجوب به نقوش کتبی شوند، کلام را کتبی می‌گویند.
- ۵- لفظی: اگر مکنونات به حجابهای حروف و اصوات محجوب شوند، کلام را لفظی گویند.
- ۶- نفسی: به اعتبار اینکه آن موجودات به انواع زبان‌های عبری، سریانی، عربی، و فارسی محجوب بمانند، کلام را نفسی می‌گویند.^۲
- البته، گاهی مقصود از کلام، حروف و کلمات است و این معنای شایع است که در مرتبه آثار و افعال است و از جمله صفات متکلم نیست.
- گاهی هم از طریق تکلم، حروف و کلماتی صادر می‌شود و این معنا از صفات حقیقی است. خواه آن چیزی که منشأ ایجاد حروف و کلمات می‌شود عین ذات متکلم باشد یا زاید بر ذات او. تکلم به این معنا در حقیقت به قدرت بر می‌گردد؛ مثلاً انسان است که نسبت به ایجاد حروف و کلمات در لوح نفس خود، به استدعای باطنی، کلام از جوف او بیرون می‌آید و در فضای دهان او محقق می‌شود.

- گاهی هم مقصود از کلام، تکلم به معنای متکلم بودن است یعنی مجرد ایجاد و انشای حروف و کلمات که این معنا از صفات فعل و اوصاف اضافی است؛ زیرا به قیومیّت و ایجاد بر می‌گردد. قبلاً هم محقق شده است که صفات حقیقی حق، عین ذات او و صفات اضافی او، زاید بر ذات او هستند.^۳

کلام نفسی:

از مباحثی که بین متکلمان شیعه و سنی مورد بحث و نزاع است، مسأله کلام نفسی و مبحث طالب و اراده است. فرقه امامیه و معتزله، معتقد به اتحاد طالب و اراده، و اشاعره معتقد به تغایر آن دو هستند. عمده ادعای اشاعره این است که معتقد به کلام نفسی هستند. پیروان کلام نفسی می‌گویند که مانند جملات اخباری است که یک موضوع و یک محمول و نسبتی میان این دو داریم اما این نسبت را نمی‌بینیم؛ مثل زید قائم، که علاوه بر آن، واقعیت دیگری هست و آن واقعیت قائم بر نفس است و کلام لفظی هم نمودار آن است و نام آن کلام نفسی است. اما حقیقت آن کلام را آنها معلوم نکرده‌اند. آنها می‌گویند: کلام لفظی از انشائات است و مدلول آن کلام نفسی است و از صفات نفس است و غیر از اراده می‌باشد.^۴

لذا، اشاعره کلام لفظی را حادث، و نفسی را قدیم و قائم به ذات واجب

(۱) مظفر - محمدرضا: منطق مظفر، ج ۳-۱، ص ۵۲، ۵۱: المفری - احمد بن علی: مصباح المنیر، ج ۱، ص ۷۴۰-۷۴۱

(۲) همدانی دوروآبادی - سید حسین: شرح اسماء الحسنی، ج ۱، ص ۸۹

(۳) زسوزی - ملا عبدالله: لمعات الهیة، ج ۱، ص ۴۴۸

(۴) الموسوی الخمینی - روح‌الله: طلب و اراده، ج ۱، ۱۹: ذهنی، تهرانی - سید محمد جواد: تحریرالفصول فی شرح کفایه الاصول، ج ۱، ص ۴۷۶

می‌دانند. چون متکلم از صفات خداوند است^۱ و صفات خداوند قدیم است و حال آنکه، کلامی که منتظم از حروف و اصوات مسموعه است، متصرم و مندرج در وجود و ضرورتاً حادث است و این کلام منافاتی با قدمت ندارد؛ چون تکلم الهی از ضروریات دین و قدیم است.^۲

متکلمان شیعه این سخن را رد می‌کنند و غیر معقول می‌دانند. آنها می‌گویند: عقلاً، کسی را وصف به تکلم نمی‌کنند مگر اینکه، حروف و اصواتی از او صادر شود و اگر کلام به معنای قائم به نفس است، هر آینه سلب کلام از اخرس^۳ و ساکت صحیح نیست؛ زیرا معنا در آنها وجود دارد.^۴

به تعبیر دیگر کلام نفسی یا عبارت از تخیل الفاظ است که حدیث نفس گویند و در مورد حق تعالی سزاوار نیست یا عبارت از علم به مدلولات و معانی الفاظ است که عین صفت علم است. بعلاوه کلام، مجرد خلق صوت و حروف که دال بر معانی باشد هم نیست. چون در این صورت هر کلامی، کلام خداوند می‌شود؛ زیرا کلام دیگران از طریق صدور حروف و صوت است که دلالت بر معانی می‌کند.^۵

اگر بر فرض، ما قائل به کلام نفسی بشویم که معنایی محصل دارد، این معنا در ذات حق تعالی نمی‌تواند محقق باشد؛ زیرا در مباحث عینیت صفات ثابت شده است که صفات حقیقی او عین ذات او هستند و قائم به ذات او نمی‌توانند باشند.

عجیب اینکه، اشاعره در اثبات کلام

نفسی به کلام اخطل شاعر تمسک جستند که می‌گوید:

انّ الکلام لفی الفؤاد

وَأَمَّا جَعَلَ اللِّسَانَ عَلٰی الْفَوَادِ دَلِيلًا

کلام، چیزی است که در قلب است و آنچه که در زبان می‌باشد دلیل است بر آنچه که در قلب است.^۶

اشاعره، با اثبات کلام نفسی می‌خواهند بگویند که این کلام در درون ذات حق تعالی موجود است و همواره بوده و خواهد بود و این کلام، هم امر و هم نهی و هم خبر و هم سؤال است که لازمه سخن آنان امور محال و غیر معقولی می‌شود که ما برای دوری از اطاله کلام از ذکر آنها خودداری می‌کنیم.^{۸۷}

امامیه و معتزله:

این گروه، در مقابل اشاعره قایل به صفت دیگری در نفس، به نام کلام نفسی، نیستند و غیر از اراده، صفات دیگری مانند علم، قدرت، تمنی و غیره را که قائم به نفس است، مدلول کلام لفظی می‌دانند به نام طلب، و طلب را عین اراده و به معنای مذکور (اشاعره) وجودی برای کلام نفسی قائل نیستند؛ زیرا آنچه که در نفس و در اخبار موجود است، صور علمیه و تصویری و یا تصدیقیه است که صور تصدیقیه^۹ را قضایای معقوله می‌نامند که مدلولات قضایای ملفوظه است و ما عدای آن چیزی به نام کلام نفسی نیست. بلکه اگر کلام در لفظ نیست، در ذهن هست.

در ذهن، دو چیز ممکن است وجود داشته باشد: ۱- تخیل الفاظ ۲- معانی

الفاظ. اما اشاعره می‌گویند کلام نفسی تخیل الفاظ نیست؛ زیرا تخیل الفاظ، خود الفاظ است و الفاظ چند قسم هستند که

(۱) ر.ک: لاهیجی - عبدالرزاق. گزیده گوهر مراد.

ج ۱، ص ۱۸۸

(۲) قوشجی - علاء الدین، علی بن محمود: شرح

تجرید الاعتقاد. ج ۱، ص ۳۱۶

(۳) اخرس به معنای گنگ و لال است.

(۴) حلی - جمال الدین، حسن بن یوسف: انوار

ملکوت فی شرح الباقوت، ج ۱، ص ۱۶۵

(۵) شیرازی - صدرالدین محمد بن ابراهیم:

شواهد النبویه. ج ۱، ص ۵۱

(۶) بحرانی در کتاب قواعد المرام فی علم

الکلام، ص ۹۴ می‌گوید: اولاً ما قبول نداریم که

اخطل چنین شعری را گفته باشد و بر فرض

صحت قول، در این صورت لازم می‌آید که

اخرس و گنگ را هم متکلم بدانیم؛ چون بر

مبنای حرف اشاعره، معنای کلام در نفس او

متحقق است.

(۷) اگر منظور اشاعره از این شعر این باشد که

غیر از معانی الفاظ، چیز دیگری در ذهن نداریم و

این الفاظ کاشف از آن معانی هستند، این حرف

صحیح است؛ ولی اگر منظور از کلام نفسی، غیر

از معانی الفاظ است و آن کلام نفسی مانند علم،

قدرت، اراده، قائم به ذات حق تعالی است، این

حرف صحیح نیست. زیرا آنچه قائم به ذات حق

است، علم و قدرت و حیات و سایر صفات

ثبوتیه است.

(۸) علامه حلی این امور محال را بیان کرده

است که محمدباقر خراسانی در رساله سعیده

علامه حلی ج ۱، ص ۱۲۳ مطرح کرده است

(۹) موسوی بخوردی - میرزا حسن: منتهی

الاصول، ص ۱۱۶

بعضی از حروف آن مقدم بر بعضی دیگر است و حال آنکه کلام نفسی در نزد آنها یک قسم است.

بخش سوم - ماهیت کلام الهی

بر اساس تعریف متکلمان شیعه از معنای کلام و نظر اجماعی آنها بر این مبنا که کلام از صفات فعل و مرکب از حروف و اصوات است، در ارتباط با ماهیت کلام الهی معتقدند که خداوند تعالی این اصوات و حروف را در جسمی و یا چیزی از اجسام ایجاد می‌کند؛ مانند اینکه برای حضرت موسی علیه السلام در درخت ایجاد کلام نمود و یا اینکه در نفس پیامبر و جان فرشته‌ای، ایجاد کلام می‌کند.

لذا بعضی از متکلمان شیعه می‌گویند: قیام کلام با خداوند صدوری است. اما قیام کلام با ما حلولی است. یعنی تکلم به خداوند قائم است و خداوند در ایجاد کلام نیازی به آلت ندارد و بدون واسطه، کلام را ایجاد می‌کند. به عبارت دیگر، متکلم بودن خداوند یعنی قدرت بر تکلم و این قدرت محدود نیست و نیاز به آلت ندارد و همه موجودات مَلَکی و ملکوتی تحت فرمان او می‌باشند.

خداوند کلام را خلق می‌کند. زیرا کلام امری ممکن است و خداوند به تمام ممکنات قادر است و نظر معتزله هم این چنین است؛ اما معتزله کلام را صفت نمی‌دانند و امامیه آن را صفت می‌دانند.^۱ اما متکلمان غیر شیعه، (اشاعره) ماهیت کلام خداوند را صفتی باطنی و غیر محسوس و قائم به ذات حق و قدیم

می‌دانند و معتقدند که خداوند دارای صفاتی قدیم و زائد بر ذات است و قیام صفات با ذات او حلولی است و این صفات از ازل برای ذات لازم بوده است و لذا قائل به کثرت صفات می‌باشند. اما در عین حال معتقد به توحید افعال هم هستند. آنها می‌گویند کلام خداوند از جنس صدا و حرف نیست بلکه معنایی قائم به ذات حق است و نام آن کلام نفسی و مدلول کلام لفظی است. به نظر آنها صورت کلام در نفس بشر، حادث ولی در ذات خداوند قدیماً مرتسم است مانند سایر صفات ذاتیه ثبوتیه که عارض بر ذات و قدیم است. بعلاوه به کسی متکلم می‌گویند که تکلم در او موجود و به او قائم باشد و اگر اصوات و حروف به جسمی مانند درخت قائم باشد، دیگر تکلم، صفت درخت است؛ نه صفت خداوند، با آن که خداوند در قرآن، تکلم را به خود نسبت داده است (و کَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا) پس باید قائل به کلام نفسی شویم تا مبدأ در ذات خداوند موجود و تکلم از صفات خداوند باشد. لذا کلام خداوند معنا و قائم به ذات احدیت است که از آن به الفاظ مختلف تعبیر شده است و این معنا با علم و قدرت او مغایرت دارد و آن نه حرف و نه صوت و نه نهی و نه امر و نه حتی خبر دادن و خبر گرفتن است.^۲

فرقه حنابله هم ماهیت کلام الهی را اصوات قدیم و ازلی می‌دانند و می‌گویند از آغاز وجود داشته و پیوسته متصل به ذات او بوده و قرآن را هم قدیم می‌دانند و حتی مغالطه کرده‌اند که جلد و غلاف آن

هم قدیم است. فرقه کرامیه هم کلام خداوند را اصوات و حروف قائم به ذات ولی حادث می‌دانند.

دلایل متکلمان درباره ماهیت کلام الهی: متکلمان شیعه، هم برای اثبات نظریه خود و هم برای رد نظرها و شبهات غیر امامیه و جوهری را مطرح نموده‌اند که بعضی از آن وجوه را بیان می‌کنیم:

وجه اول: متبادر به ذهن عقلا این است که متکلم کسی است که حرف می‌زند و کلام او از حروف و اصوات است پس به شخص ساکت یا اخرس (گنگ) متکلم نمی‌گویند.

وجه دوم: اینکه اشاعره می‌گویند کلام خداوند نه علم و نه قدرت و نه حرف و ... است، در مورد خداوند متصور نیست؛ بلکه آنچه که در مورد او متصور است یا قدرت ذاتی اوست یا علم او، و هر دو را اشاعره قبول ندارند. زیرا چیزی که اشاعره می‌گویند اصلاً متصور نیست پس اثبات آن هم صحیح نیست. بنابراین متکلم بودن خداوند به معنی ایجاد و خلق کردن است؛ نه قائم بودن کلام به او، چرا که کلام امری

(۱) برای کسب اطلاع بیشتر از نظر معتزله رک: طوسی - شیخ الطایفه محمد بن حسن: تمهید الاصول فی علم الکلام الاسلامی، ج ۱، ص ۷۱

(۲) جرجانی - میر سید شریف: شرح موافق، ج ۱، علامه حلی: النافع یوم الحشر فی شرح الباب الحادی عشر ج ۱، شیخ طوسی: تمهید الاصول فی علم الکلام، ج ۱، بحرانی: قواعد المرام فی علم الکلام، ج ۱

ممکن است و خداوند به تمام ممکنات قادر است.^۱

قابل ذکر است که متکلمان شیعه صفت تکلم را قائم به ذات الهی نمی دانند بلکه قائم به غیر او می دانند؛ به این معنا که خداوند سخن را در چیزی ایجاد می کند همانطوری که در درخت برای حضرت موسی علیه السلام ایجاد کرد؛ در حالی که اشاعره آن را قائم به ذات او می دانند و این از نظر وجدان یک امر خیالی است.

نظریه حکما درباره ماهیت کلام الهی:

با وجود مباحثی چون علت و معلول در دیدگاه فلسفه و فلاسفه و اینکه هر معلولی با وجود خود از وجود علتش حکایت می کند و هر معلولی با خصوصیت وجودی اش، نسبت به علت، کلام است و علت از طریق معلول از خود و کمالات خود سخن می گوید و این خصوصیات پیچیده، کلمه ای از کلمات علت است و اینکه یک یک موجودات مثالی و کلامی و دلالتی برای کمال علت فیاض هستند، باید گفت که ذات حق خودش بر خودش دلالت دارد؛ زیرا دلالت بالاخره شأن وجودی از خداوند و قائم به اوست. لذا دلالت هر چیز بر آفریننده و ایجاد کننده اش، فرع دلالت آفریننده اش بر ذات خودش است و همان دلالت مخلوق خداوند است. پس خداست که دلالت بر همین شیء دلالت کننده دارد و همچنین دلالت آن بر غیر اوست که به ذات خود بر ذات خود دلالت می کند و اوست که بر همه مصنوعاتش دلالت دارد. طبق این

بیان همانطور که کلام بر مرتبه فعل، صدق می کند، بر مرتبه ذات هم صادق است. در نتیجه یک قسم کلام صفت ذات است یعنی ذات حق از این نظر که دلالت بر خود دارد؛ یک قسم صفت فعل است و آن عبارت است از ایجاد و فعل خداوند از این جهت که هر موجودی دلالت بر کمال موجد دارد.

لذا فلاسفه می گویند: خداوند متکلم است یعنی آنچه را در غیب ذات اوست، اظهار می کند و ظهور او، کلام اوست. یعنی اظهار کمال نهانی خود، خواه به وسیله ایجاد اصوات و حروف تدوینی و یا از طریق کلمات تکوینی^۲ (یعنی خواه به وسیله کلمات لفظی و یا به وسیله کلمات وجودی).

پس حقیقت کلام حق،^۳ عبارت است از ایجاد و انشای موجوداتی در مراتب گوناگون که هر کدام در مقام و مرتبه خود حاکی از وجود واجب الوجود و غیب مکنون و جامع کلیه حقایق وجودیه هستند چه در کسوت عقول و ارواح و اجساد باشد و چه در کسوت الفاظ و عبارات که کلام تدوینی و لفظی همان معنای ظاهری کلام است مانند تکلمی که خداوند با حضرت موسی علیه السلام داشت که از نوع ایجاد معانی در کسوت وجود الفاظ بود و کلام تکوینی همان ایجاد موجودات عالم و ابداع نقوش عالم و اظهار حیات برای آنهاست.^۴ لذا در منطق وحی از موجودات عالم به کلمه تعبیر شده است؛ همانطور که در قرآن از وجود حضرت عیسی علیه السلام به کلمه تعبیر شده است. پس موجودات عالم، کلمات

وجودی هستند که از تقاطع نفس رحمانی که وجود منبسط و واحد بالذات است، حاصل می شوند؛ ولی مقاطع وجودات بسیط با تنزل وجود منبسط پیدا می شوند و نفس الرحمان آن هویت جاریه در همه موجودات است. لذا همانطور که انسان با لفظ، مقصود خود را ابلاغ می کند، موجودات عالم که تمامی کلمات خدا هستند آنچه را که در غیب است، افهام و ابلاغ می کنند.

اقسام کلام الهی از دیدگاه فلاسفه:

فلاسفه کلام الهی را به دوگونه تقسیم می کنند:

۱- تکلم ذاتی: یعنی اظهار و اعراب ذات از برای ذات بذاته، چیزی که عین ذاتش است؛ همان کون وجودی که منشأ تمام موجودات و مبدأ تمام آیات است، یعنی وجود مجرد از مجالی و مظاهر و ماهیات و تعینات که در اینجا کلام و متکلم یکی است، یعنی ذات حق خودش دال بر خودش و مظهر خودش است.

۲- تکلم افعالی (کلمات تامات): این قسم از تکلم، کلمات حضرت حق هستند که افعال او هستند و انواعی دارد که در

(۱) وجوه دیگری هم برای رد نظریه غیر امامیه هست. رک: علامه حلی: همان منبع، ج ۱، ص ۱۷۸

(۲) برای کسب اطلاع بیشتر رک: ملاصدرا شیرازی: اسفار اربعه، ج ۷، ص ۵۵ اسرار الآیات،

ج ۱، ص ۳۵، ۱۰۵

(۳) همان منبع

(۴) شیرازی - صدرالدین: اسفار اربعه، ج ۷، ص ۵

شود، کلام هم یکی از مظاهر تجلی اوست؛ زیرا کلام هر متکلم جلوه ذات اوست به حسب مقام ظهور و بروز کلمات باطنه او در مرآت الفاظ. چنانکه بعضی از عرفا می‌گویند: اولین کلامی که گوش ممکنات را شکافت و به آن برخورد کرد، کلمه «کن» بود. این کلمه، کلمه وجودی است. لذا عالم از کلمه آشکار شد و تمام عالم عبارت است از اقسام کلمه به حسب رتبه و مقامات بیست و هشتگانه خود در نفس رحمانی که وجود منبسط و فیض وجود است.

از نظر عارف، وقتی کلام الهی فعل او شد، فعل هم یعنی تجلی و ظهور ذات و به عبارتی ظهور ذات از ذات و به عبارت دیگر صفت تکلم عین ذات الهی می‌شود و به این اعتبار محیط چیزی جز ذات ندارد. و در این مرحله، کلام نفسی هم وجه پیدا می‌کند یعنی کلام نفسی آن غیبی است که ظاهر نشده و آن تجلی بر حسی است که مظهر مکنون غیبی بر حضرات اعیانیه در تجلی واحدی است.

حدوث و قدم کلام الهی

از مباحثی که در میان متکلمان موجب اختلاف بوده است، مسأله

(۱) زَنُوزِي - ملا عبدالله: همان منبع، ج ۱، ص ۴۴۴

(۲) سَبْرَوَارِي - حاج ملاهادی: منظومه، ج ۱، ص ۱۸۳

(۳) طُوسِي - محمد بن حسن: همان منبع، ج ۱، ص ۷۴

(۴) ر.ک: همان منبع، ج ۱

۲- کتاب عینی ۳- کتاب لفظی ۴- کتاب نوشتنی و خواندنی. این چهار کتاب از نیرو عشق و محبت خدا به وجود آمده‌اند؛ لذا خداوند در مرحله ذات به خود می‌نگرد و عاشق خود می‌شود و برای همین عشق به خود در صدد بر می‌آید که صفات کمالیه را از خود آشکار کند. پس اولین مرحله، پرتوافکنی ایجاد می‌شود یا صدور نفس الرحمان است^۳ که به آن فیض اقدس می‌گویند و نقشه اجمالی عالم و صور علمی خداوند است. دومین مرحله، مرتبه تجلی ایجاد می‌شود خدا برای ذات خود است که به آن فیض اقدس می‌گویند و اثر آن گسترش علم اجمالی و پدید آمدن علم تفصیلی به اجزاء تشکیل دهنده عالم است.

مرحله سوم، مرتبه عالم مثال یا قدر علمی است که وجود اشیاء در قالبهای عملی آن به عقل عاشر سپرده می‌شود و چون عقل عاشر جان هستی را در قالب عدم می‌ریزد، آن را نفس کلی می‌گویند.

مرتبه چهارم، ساخته و پرداخته شدن عالم هستی و نقشه فعلی خداوند بر صفحه جرم و ماده است که به آن قدر عینی می‌گویند.

مرحله پنجم، بعد از آماده شدن عالم هستی، شغل معلمی مردم به عقل عاشر (روح الامین) واگذار می‌شود که کار خصوصی او، سخن گفتن با پیامبران و کلام خدا را به مردم رساندن است، و این تعلیم سمعی اوست و کار عمومی او تعلیم عمومی و هدایت و الهام باطنی مردم است و این تعلیم بصری است.^۴

پس وقتی همه عالم محل تجلی حق

قوس نزول، عقول مفارقه و در قوس صعود، نفوس هستند و این نفوس به عقول کامله و مراتب آن واصل شده‌اند؛ مانند ذات مقدس پیامبر (ﷺ) که احتیاج به معلم بشری ندارد و انوار الهی به او اشراق شده است و نوع سوم از کلمات تامات، صحف منتشره است که منتشر در ابدان هستند ولی تعلق به ابدان ندارند؛ مانند وجودات عالم مثال، «ملک» و «شهادة» که تکثر دارند. صدرالمآلهین می‌گوید: کلمات تامات الهی، هویات عقلی و نورانی است که وجود آنها ذات آگاهی و آگاهی دادن و نفس دانش و دانش بخشی است و این هویات و وسایط عقلی از مواد جسمی مجرد و از عالم زمان و مکان برتر هستند و هیچ جنبه قوه و استعداد در آنها نیست و کمالات در آنها به فعلیت رسیده و منشأ اثر شده است و گاهی از این کلمات به کلمه «کن» و گاهی به «عالم امر» تعبیر فرموده است.^۲

نظریه عرفا درباره ماهیت کلام الهی:

عرفا می‌گویند همه عالم، آیات وجود خداوند است و بر روی هم کتاب عینی و نمونه‌هایی برای صنعت عملی و کاردانی او است. هر گوشه‌ای از عالم هستی، سطری مشتمل بر کلماتی از کتاب هستی است و هر یک از موجودات عالم نمایانگر بساطت بیینی‌های اوست که نمونه‌ای از آن در وجود انسان نهاده شده است و خلاصه اینکه انسان کتاب هستی است.

از آنچه گفته شد بر می‌آید که خداوند دارای چهار کتاب است: ۱- کتاب علمی

دیگری مانند ناسخ که قبل از منسوخ است و اینکه پاره‌ها مشتمل بر عرض اتصال و انفصال است و هر چه که اتصال و انفصال پیدا کند، محدث است.^۳

۵- دلیل دیگر اینکه اگر تکلم خداوند قدیم باشد، لازمه آن تعدد قدماست و این محال است و قائل به تعدد قدما، کافر است مانند نصاری که قائل به سه اصل خدا، عیسی و روح القدس بودند و کافر شدند. پس بالضرورة کلام خدا حادث است و این مطلوب ماست.

۶- چون کلام مرکب از اصوات و حروف است، وجود هر حرفی مستلزم عدم حرف سابق است و معدوم شدن قدیم جایز نیست.

۷- اگر کلام خداوند قدیم باشد، لازمه آن کذب و دروغ است و دروغ بستن به خداوند محال است و ملزوم آن نیز که قدیم بودن کلام خداست، باطل خواهد بود. مثلاً خداوند در قرآن می‌فرماید: «أنا أرسلنا نوحاً ألى قومه؛ ما نوح را به سوی قومش فرستادیم» اگر کلام خدا قدیم است یعنی در ازل صادر شده است چون این، خیر از گذشته می‌دهد پس باید نوح را هم

لذا هیچ عاقلی در حدوث آن شکی ندارد و تکلم خدا نیز همین‌طور است و تدریجاً ایجاد می‌شود و خود خداوند هم این‌طور کلام و خود (قرآن) را وصف کرده است که نازل شده و پدید آورده شده و حادث گردیده است و قدیم این چنین نمی‌تواند باشد.

۲- کلام خداوند ادراک شدنی است. لذا اگر قدیم باشد همیشه باید آن را درک می‌کردیم.

۳- اینکه سخن خداوند از نوع سخن ماست چون هر دو با حَسَن برخورد می‌کنند و اگر بنا شد که کلام خدا قدیم باشد، باید کلام ما هم قدیم باشد در حالی که این چنین نیست؛ البته قائلان به قدم می‌گویند اگر خداوند در قدم متکلم نباشد باید گفت که در ازل گنگ و خاموش باشد؛ پس برای رفع این مسأله باید بگوییم که خداوند متکلم قدیم است. برای رفع این توهم، متکلمان شیعه می‌گویند تکلم ازلی در نزد ما برای خداوند محال است همان‌طور که خالق بودن ازلی برای او محال است؛ پس قائلان به قدم اول باید امکان ازلی بودن تکلم خدا را ثابت کنند و حال آنکه این امر دشوار است.

۴- دلیل دیگر، آیات قرآن کریم و روایات اهل بیت علیهم‌السلام است و خود قرآن فی نفسه کلام الله و وحی الهی و حادث و پدیدار شده در زمان است و خداوند هم آن را چنین توصیف کرده است. شیخ صدوق در این باره می‌گوید: می‌بینیم که قرآن به پاره‌هایی^۲ تقسیم شده و پاره‌ها مختلف است و یکی قبیل از

حدوث یا قدم کلام الهی است به این معنا که آیا کلام خداوند حادث است یا قدیم؟ و بر این اساس پیروان هر یک از عقاید، اصلی را قبول می‌کردند و حدوث و قدم را بر یکی از آن دو اصل پایه می‌نهادند. اصل اول این بود که هر چه تدریجی است ممکن نیست قدیم باشد و اصل دوم این که ذات موجود قدیم، نمی‌تواند صفت حادث داشته باشد. بنابر پذیرش هر دو اصل دو عقیده پیدا شد:

۱- معتزله که بنا بر اصل اول قائل شدند قرآن کلام خداوند و حادث است و بنابر اصل دوم اینکه کلام صفت قائم به ذات حق نیست بلکه قائم به جرم هوا و عارض بر آن است. اشاعره هم هر دو اصل را قبول کردند ولی نتیجه عکس گرفتند که کلام خداوند تدریجی نیست و صفت نفسی و قائم به ذات الهی و قدیم است.

منشأ اختلاف متکلمان در این رابطه به جهت دو قیاس متعارضی است که اجتماع آن مستلزم جمع نقیضین است و چون این امر محال است، هر یک از متکلمان اشکال به یکی از قیاس‌ها می‌کنند تا دیگری را ثابت کنند. این دو قیاس بطور مفصل با بیان نظریه اشاعره و معتزله و دلایل آن در رساله آراء متکلمان شیعه در باب کلام الهی آورده شده است.^۱ اما نظر اجماع متکلمان شیعه بر این است که کلام الهی حادث است زیرا تکلم، فعلی از افعال پروردگار است و افعال خداوند هم مسبوق به عدم، و این معنا را با ذکر دلایل بسیاری مطرح کرده‌اند که به ذکر پاره‌ای از آن دلایل اکتفا می‌کنیم:

۱- چون تکلم از جنس اصوات است،

۱. ر.ک: شرح تجرید الاعتقاد طوسی نوشته علاء الدین قوشچی و حاشیه خفزی بر الهیات شرح تجرید قوشچی

۲. قابل ذکر است که در نقل قول بیانات متکلمان، فعل خود عبارت آورده شده است. (انسدبشه‌های کلامی شیخ مفید، مازن، مکدموت، ج ۱، ص ۴۶۸)

۳. شیخ مفید: اوائل المقالات فی المذاهب و المختارات و شرح عقاید صدوق، ج ۱، ص ۱۸

در ازل فرستاده باشد در حالی که چنین نیست.

۸- اگر کلام خدا قدیم است باید فعل عبث از خداوند صادر شود؛ چون خداوند در قرآن گفته است نماز بخوانید و زکات بدهید. لزوم عبث این است که خطاب به مکلفان باشد در حالی که در ازل مکلفی وجود نداشته است تا مورد خطاب باشد پس عبث است و عبث از خداوند قبیح است. و اصلاً خداوند در قرآن کلام خود را به حدوث و وصف نموده است. در سوره انبیا، آیه ۲ می‌فرماید: «نمی‌آید بر آنها ذکری که حادث شده از جانب خداوندشان مگر آنکه شنیدند و به شوخی گرفتند»^۱

خلاصه اینکه کلام خداوند شامل امر و نهی و خبر دادن و طلب خبر کردن و ندا هم هست و اگر بخواهد ازلی باشد لازم می‌آید که امر باشد، بدون مأمور و نهی باشد بدون منهی و خبر باشد، بدون سامع و استخبار باشد بدون مخاطب و غیره و همه اینها بر خداوند علیم حکیم جایز نیست که نسبت داده شود.^۲

بخش چهارم - دلایل وجود کلام الهی از دیدگاه متکلمان شیعه

ادله متکلمان شیعه بر اثبات کلام الهی شامل ادله عقلی و نقلی است:

الف - از جمله دلایل عقلی، مسأله قدرت حق تعالی است که یکی از صفات عملی و فعلی اوست؛ به این معنا که قدرت او عام و قیومیتش مطلق است و روشن است که ایجاد حروف کلمات از

جمله ممکنات است و از فرض و نوع آن محال ناشی نمی‌شود و هر چیزی که چنین است، لامحاله مشمول قدرت عام است؛ بنابر این همه کلمات وجودی و حروف عینی و خارجی به مبدأ اعلی متهی می‌شوند و در قیومیتش مستهلک و مستغرق هستند. پس او قادر بر هر مقدوری است و مقدور او کلام هم می‌تواند باشد.^۳

دلیل دیگر، ضرورت و تواتر انبیاست که در السنه جمیع ارباب شرایع و ادیان حقه کاشف از تکلم خداوند تعالی است. این ضرورت و تواتر، کاشف از خبر دادن مخبر صادق و اینکه خبر صادق او مطابق با واقع بلکه عین واقع است و این حجت نیز در غایت قوت است چرا که نبوت انبیا و اخبار آنها دال بر این معناست.^۴

ب - ادله نقلی: از بزرگترین دلایل وجود کلام الهی خود قرآن کریم و آیات واضح آن است که به عنوان مصداق بارز کلام الهی است و آیات مبین آن بر قلب رسول الله ﷺ منزل نموده است.

در بسیاری از آیات قرآن کریم، تکلم به خداوند نسبت داده شده که به تعدادی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱- سوره نساء، آیه ۱۶۴ «و کلم الله موسی تکلیماً» که منظور از تکلیم در اینجا، ادا کردن الفاظی است که مؤثر در درک و فهم چیزی یا تغییر دادن پاره‌ای از حالات روحی شنونده باشد که به روش متکلمان شیعه، یعنی پدید آوردن الفاظی که معانی تازه‌ای با آن بر پیامبران القا می‌گردد.^۵

۲- سوره بقره، آیه ۲۵۳ «و منهم من

کلم الله و رفع بعضهم درجات»
۳- آل عمران، آیه ۳۹ «ان الله يبشرك

بيحيى مصدقاً بكلمة من الله»

۴- كهف، آیه ۱۰۹ «قل لو كان البحر مراداً لكلمات ربى لنفد البحر قبل ان تنفذ كلمات ربى و لو جثنا بمثله مدداً»

۵- سوره توبه، آیه ۴۰ «و كلمة الله هي العليا»

۶- بقره، آیه ۱۲۴ «و اذ ابتلى ابراهيم ربه بكلمات فاتمهّن»

البته «کلمه» یا «کلام» در آیات بسیاری از قرآن آمده است؛ که مفسران برای هر یک از آنها تفاسیر مختلفی را ارائه داده‌اند. لذا آیات قرآن هم صراحت بر این دارد که خداوند حقیقتاً متکلم است؛ اما تکلم او مانند تکلم ما آدمیان نیست و ما هم به حقیقت کلام او پی نبرده‌ایم.

بنابراین، سخن گفتن خداوند مانند زنده کردن، میراندن، روزی دادن، هدایت کردن و ... است. پس کلام او، فعلی از افعال است که تحقق آن محتاج به این است که ذات قبلاً تمامیت داشته باشد؛

(۱) حلی - حسن بن یوسف: انوار الملکوت فی

شرح یاقوت، ج ۱، ص ۹۸

(۲) فوشجی - علاء الدین: شرح تجرید الاعتقاد طوسی، ج ۱، ص ۳۱۹

(۳) طوسی - خواجه نصیرالدین: کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، ج ۱، ص ۱۷۸؛ فیاض لاهیجی - عبدالرزاق: حاشیه لاهیجی بر حاشیه

خفزی بر شرح تجرید فوشجی، ج ۱، ص ۳۱۱

(۴) فوشجی - علاء الدین: همان منبع، ج ۱،

ص ۳۱۶

(۵) همان منبع، ج ۱، ص ۲۵۵

البته نه مانند صفاتی مثل علم، قدرت و حیات که عین ذات هستند. بلکه فرض کلام بعد از فرض تمامیت ذات است و چه بسا انطباق بر زمان را هم بپذیرد.

از جمله دلایل نقلی، وجود روایات و اقوالی است که از طریق ائمه معصومین (علیهم السلام) رسیده است که علاوه بر اثبات تکلم، حتی خصوصیت کلام الهی را به عنوان اینکه از چه نوع صفاتی هستند و اینکه حادثند یا قدیم، مطرح می‌کند؛ ابوبصیر می‌گوید از امام صادق (علیه السلام) شنیدم که فرمود: خداوند عزّ و جلّ همیشه پروردگار ما بوده و علم او عین ذاتش بوده وقتی که معلومی وجود نداشت و شنیدن، عین ذاتش بوده وقتی که شنیده شده‌ای وجود نداشت و بینائی عین ذاتش بود، وقتی که دیده شده‌ای وجود نداشت و قدرت عین ذاتش بود، زمانی که مقدوری نبود؛ پس چون اشیاء را پدید آورد و معلوم موجود شد علمش بر معلوم منطبق گشت و شنیدنش بر شنیده شده و بینایی‌اش بر دیده شده و قدرتش بر مقدور. عرض کردم: پس خداوند همیشه متحرک است؟ فرمود: خداوند برتر از آن است؛ حرکت صفتی است که با فعل به وجود می‌آید. عرض کردم: پس خداوند همیشه متکلم است؟ فرمود: کلام صفتی پدید شونده و ازلی است و قدیم نیست. خداوند تعالی بود ولی متکلم نبود.^۱

روایات بسیار زیادی در این زمینه از ائمه وارد شده است که دلالت بر این دارد

که کلام الهی از نوع صفت فعل و محدث است که ما از بیان آنها خودداری می‌کنیم.

فصل پنجم - مصادیق کلام

الهی

جمع موجودات عالم، کلمات الهی هستند و این کلمات برای ابلاغ و ایهام آنچه در غیب است آمده‌اند. قرآن نیز یکی از این کلمات وجودی است که خود فی نفسه حاکی از اسماء و صفات حق تعالی است و از مصادیق بارز کلام اوست که از غیب ذات او ظاهر می‌شود و به عنوان کلام الله در مجرای وجود رسول الله تنزل می‌کند و حضرت حق هم با همین قرآن و کلماتش برای انبیا و اولیائش جلوه و تجلّی پیدا می‌کند و به وجهی کلام الهی و به وجهی کتاب الهی است و این کلام خداوند منحصر در الفاظ و عبارات ناسوتیه نیست بلکه برای آن درجات و منازل ثابت، متحقق است.^۲

کلام به اعتباری قرآن و به اعتباری هم فرقان نامیده شده است. صدرالمتهلین می‌گوید: به اعتبار وجود در حضرت علمیه ازلیه، قرآن و به اعتبار نزول در کسوت الفاظ و عبارات و تقطیع به حروف و کلمات فرقان است و از لحاظ قرآن بودن برای همه قابل درک نیست ولی از لحاظ فرقان بودن قابل درک است.^۳

ملا عبدالله زوزی می‌گوید: قرآن به

اعتبار خلقتش کتاب و به اعتبار امریش کلام است و همین امر وجه امتیاز قرآن از سایر کتابهای آسمانی است. چون کتب آسمانی، کلام الهی نیستند، بلکه کتابهایی هستند که آموخته و با دستهای خود نوشته‌اند. لذا قرآن، منزل به همان معنای واقعی‌اش، نسوری از نورهای معنوی خداوند است که از نزد او بر قلب هر کس از بندگانش که مورد دوستی حق قرار گیرد، نازل می‌گردد، اما کتاب را هر کسی به قدر مرتبه علم و فهم خویش درک می‌کند ولی کلام را که اصل و حقیقت کتاب است درک نمی‌کنند، مگر کسانی که خود را از ادناس بشریت پاک کرده‌اند.^۴

فرق دیگر، کتاب و کلام مانند فرق بین آدم و عیسی است. قرآن حاصل از انشای علوم ازلیه الهیه در حضرت علمیه است. بدون تخلیق و تکوین از حروف و الفاظ که عناصر و مواد عالم حق است همانطور که عیسی به حرف و قول و فرمان الهی بدون وساطت آداب و رسوم مناکحت و دخالت ماده منویه و دنیویه به وجود آمده است. اما کتاب از مواد حروف و کلمات

(۱) کلینی: اصول کافی، کتاب التوحید، ج ۱، ص ۱۴۳؛ مجلسی - شیخ محمد باقر: بحار الانوار، ج ۴، ص ۶۸؛ فیض کاشانی: الوافی، ج ۱، ص ۹۸ (۲) شیرازی - صدرالدین: اسرار الآیات، ج ۱، ص ۳۵

(۳) همان منبع، ج ۱، ص ۱۰۵

(۴) همان منبع، ج ۱، ص ۴۰؛ شیرازی -

صدرالدین: اسفار اربعه، ج ۷، ص ۱۳

در صفحات اوراق عنصری به وجود آمده است؛ چنانکه آدم از آب و گل و تصویر به صورت مادی به وجود آمده است.^۱ قرآن چنین می‌فرماید: «أَنَّ مَثَلُ عِيسَى عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»^۲

ممکن است این سؤال مطرح شود که آیا کلام الهی همان وحی الهی است یا اصولاً چه رابطه‌ای بین این دو است؟ وقتی که کلام از جانب حق تعالی عبارت از ایجاد و انجام امری شد که دلالت بر معنای مقصود داشته باشد و وقتی همه موجودات عالم، کلام و افعال او هستند پس یکی از افعال او هم فرستادن وحی است که برای پیامبران حاصل می‌شود. حال از این جهت که اثر عبارت و الفاظ را دارد، شبیه کلام و قول است و می‌توان تعبیر کلام را به آن نمود. اما وحی را این چنین معنا کرده‌اند که عبارت است از تکلم نهانی که در مورد پیامبران استعمال می‌شود و دیگران قدرت درک آن را ندارند. اما کلام آن سببی است که موجب وقوع معنا در ذهن مخاطب می‌شود و چون دلالت بر مخاطب دارد از این جهت با بیان فضیلت انبیا مناسب است؛ در هر حال وحی هم یکی از کلمات الهی است به طریق خاص.

یکی دیگر از مصادیق کلام الهی، وجود پیامبر اکرم ﷺ است که مجمع انوار عقلیه و کلمات الهی محفوظ از دسترس شیاطین است. خود ایشان

می‌فرمایند: «عن الكلمات التامات» و او جامع جمیع کمالات نفس و عقلی و حسی است و خلیفه خداوند و مظهر اسماء الهیه است. همانطوری که خود پیامبر می‌فرماید: «أوتیت جوامع الكلم».

ملاصدرا^۳ می‌گوید: نفس پیامبر ما، در مقام قاب قوسین و آدنی عقل بسیط قرآنی است که با تمام معقولات متحد و یکی است و آن عبارت از قلم حق اول به وجهی و کلام او به وجهی دیگر است که منظور از قلم حق اول، ذات احدیت است. باید متذکر شد که منظور از جوامع الكلم بودن، جامعیت قرآن است که برای تمام طبقات بشری و در تمام ادوار عمر بشری نازل شده و رافع تمام احتیاجات مردم است نه اینکه کلیات و ضوابط را بیان کرده باشد.

مصدق دیگر کلام الهی عالم هستی است که سراسر فعل و صنع خداوند است و در آن همه اسماء و صفات حق متجلی است؛ زیرا همه عالم صورت ذات حق است و هر موجودی از موجودات عالم، اسمی از اسمای الهی و کلمه‌ای از کلمات الهی است. لذا وقتی می‌گوییم جهان آفرینش و موجودات آن کلام الهی هستند، به این دلیل است که موجودات عالم هستی برای اظهار آنچه که در غیب مکنون است آمده‌اند چرا که خداوند می‌فرماید: «من کنز مخفی بودم و دوست داشتم، شناخته شوم و به

این جهت عالم و موجودات را خلق کردم».

تمام عالم آفرینش کتابی است که کلماتش در این کتاب نوشته شده یا صدایی است که از غیب او ظاهر شده است. به همین جهت خداوند لوح، قلم، عرش و کرسی دارد. در همین کلام است که معانی اینها ظاهر می‌شود. لذا، فلاسفه و عرفا می‌گویند: اولین کلامی که گوش ممکنات را شکافت، کلمه «کُن» بود که این کلمه حکمت وجودی است. پس عالم از کلمه آشکار شد و بلکه تمام عالم عبارت است از اقسام کلمه که به حسب رتبه و مقامات بیست و هشتگانه خود در نفس رحمانی که وجود منبسط و فیض وجودی است، مندرج هستند و از جهت اینکه موجودات عالم مظاهر حق تعالی و مرقوم و مکتوب او هستند و در آنها آثار وجودی حق است و آنها کتاب و صحف الهی هستند.^۴ چنانکه شاعر می‌گوید:

به نزد آنکه جانش در تجلی است

همه عالم کتاب حق تعالی است

(۱) همان: شواهد الربوبیه، ج ۱، ص ۵۲

(۲) آل عمران، آیه ۵۹

(۳) شیرازی - صدرالدین: اسرار الآیات، ج ۱، ص ۱۴۴؛ اسفاراربعه، ج ۷، ص ۱۷؛ شواهد

الربوبیه، ج ۱، ص ۳۴۴

(۴) سبزواری - حاج ملاهادی: اسرار الحکم،

ج ۱، ص ۱۶۶؛ شیرازی - صدرالدین: اسرار

الآیات، ج ۱، ص ۳۷